

آینه‌های روبه‌رو

فرار به جهنم



عبدالحسین قزراذ

■ سرهنگ معمر القذافی، بعد از نوشتن کتاب سبیز که به تقلید از کتاب مانو، پیش‌سوی انقلاب مردمی چین نوشته بود، همواره در لحظات خلوت و تنهایی دست به قلم می‌برد. من کتاب سبیز را خوانده بودم. اگر قذافی تحصیلاتی آکادمیک می‌داشت، می‌توانست کتابش را بطور دیگری بنویسد و در نوشتن آن از دیگران هم یاری جوید و اکنون کشور لیبی دچار چنین سرنوشت هولناکی نمی‌بود. زیرا می‌دانیم که قذافی نخست دیکتاتور نبود بلکه ترس از دخالت بیگانگان، او را تا آنجا پیش برد که حتی برای محافظت از جان خودش نیز به مردان عرب اعتماد نداشت. قذافی هرگز به عرب‌ها اعتماد نمی‌کرد زیرا در حماسه عمرالمختار دیده بود که سران عرب چگونه با استعمار ایتالیا در لیبی و انگلستان در فلسطین و مصر و سوریه علیه مردم خودشان همکاری می‌کردند. قذافی استعمار جدید نظام سرمایه‌داری به رهبری آمریکا را خیلی خوب می‌شناخت؛ بنابراین کم‌سودای و وحشت بیش از حد او باعث شد تا به دیگران اعتماد نکند و تا امروز هدایت کشور لیبی را خودش در دست گیرد. قذافی استعمار خشن و تمامیت‌خواه غرب را با گوشت و پوستش لمس کرده بود. او نسل بعد از عمرالمختار، انقلابی معروف لیبی است. نسل قذافی در حقیقت هم‌اندیشان سرهنگ جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور ناسیونالیست مصر و ژنرال نجیب هستند. می‌دانیم که بیشتر انقلابیون عرب، نظامیان بودند. آنان که خود پیش از آن دست‌شاندگان استعمار بودند، علیه اربابان خود قیام کردند.

قذافی اشتباه می‌کرد اگر در کشورش فضایی دموکراتیک ایجاد می‌شد و آزادی احزاب و مطبوعات را در سرلوحه کارش قرار می‌داد، منتقدانش را برانداز و ضد وطن‌العربی تلقی نمی‌کرد و به مرور سیاستمداری تیرومند با



اندیشه‌هایی پویا، پرورش می‌یافت. ما این روند را در ترکیه، مالزی، آفریقای جنوبی و چند کشور دیگر می‌بینیم. متأسفانه بیشتر رهبران عربی همانند قذافی می‌اندیشند، خود را قییم ملت می‌پندارند و کشور را به صورت کدخدامنشی و قبیله‌ای اداره می‌کنند. این عمل به مرور از آنها دیکتاتوری می‌سازد که فاقد بیش از اجتماعی و سیاسی می‌شوند. امیرالیاسم از همین نقطه ضعف آنان استفاده می‌کند و با بمباران رسانه‌ای توده‌ها و فرهنگ‌سازی آنها را به عنوان دشمن ملت، در برابر مردم خودشان قرار می‌دهد. در داستان کوتاهی- که بزودی آن را در روزنامه شرق خواهید خواند- ترس و وحشت قذافی را به خوبی حس می‌کنید. به گمان من، این پارانویا و توهم به بوطیقای خودمحوری و مطلق‌اندیشی بسیاری از ما، دیده می‌شود. دوردشن از واقع‌گرایی و نگرش فرهنگی به تاریخ و بی‌توجهی به ابعاد اجتماعی تاریخ، این خطای دید را برای سردمداران پیش می‌آورد که اگر آنها کنار بروند و به دیگران فرصت تجربه ریاست داد شده، دستاوردهای جنبش‌ها از میان می‌رود. بنابراین با کمال تعجب ما در میان کشورهای عربی حکومت‌های جمهوری موروثی می‌بینیم که ریاست‌جمهوری از پدر به پسر به ارث می‌رسد. آنچه این گونه گردانندگان را غافلگیر می‌کند، آن است که جامعه را عصری ایستا می‌پندارند و می‌خواهند با همان شعارهای اولیه، کشورداری کنند. آنان تحولات بنیادی جهان و جامعه خودشان را نمی‌بینند. ما این مساله را در خود غرب حتی در آمریکا نیز می‌بینیم. آنچه در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم در جهان روی داد اگرچه به نظر گروهی با عاملیت امپریالیسم بود اما در میان مردم آمریکا نیز نوعی دل‌زدگی نسبت به سیاستمداران آن کشور ایجا کرد تا آنجا که دوسوم روشنفکران آمریکا حادثه یازدهم‌سپتامبر را سانریویی هالیوودی پنداشتند که آمریکا برای منافعتش در آسیا تهیه کرده‌است.

در اواخر دهه ۸۰ میلادی (۱۹۸۹) حدود ۲۲سال پیش، داستانی کوتاه با عنوان (فرار به جهنم) نوشته معمر قذافی، در نشریات عرب منتشر شد. من همان روزها آن را ترجمه کردم و درمیان یادداشت‌هایم بود تا اینکه حوادث اخیر در برخی از کشورهای عربی به‌ویژه لیبی پیش آمد و مرا به یاد داستان فوق انداخت. (ممکن است نثر ۲۲سال پیش مرا ننسند، زیرا این داستان در جمعی‌ای خام است اما انقدر، مشکل نیست که قابل فهم نباشد. در این داستان قذافی خودش را در یکسو و ملت عرب را در سویی دیگر قرار می‌دهد. درونمایه داستان نشان می‌دهد قذافی هرگز با ملتش به یگانگی دست نیافته‌است. لجن داستان، لجنی طنزآلود و حق به جانب‌است. درهرصورت خواندن آن در این شرایط چندان بی‌فایده‌نیست).

سرنوشت محتوم دیکتاتورها



منوچهر محمدی*

امکان پذیر بود. بعد از تظاهرات‌ها و اتفاقاتی که در لیبی پیش آمد ترجیح دادیم که مدتی روند نگارش فیلمنامه را به تعویق بیندازیم تا بعدتر از طریق منابع مطمئن‌تر به اسناد دقیق و مستندتری دست پیدا کنیم. در همه این سال‌ها حکومت لیبی سعی کرده اتفاقاتی که بر سر امام‌موسی‌صدر قرار شد که من، محمدرضا گوه‌ری و کمال تبریزی در مقام تهیه‌کننده، نویسنده و کارگردان فیلمی را درباره ایشان و سرنوشت‌شان که در حال‌ای از ابهام قرار دارد بسازیم، در این مدت به طور طبیعی بیش از حد معمول با ماسایل لیبی و اتفاقاتی که افتاده آشنا شدیم. این مسایلی که پیش آمد سرنوشت محتوم همه دیکتاتورها است. همه کسانی که پک‌تنه خود را عقل کل می‌دانند. کسانی که بر مردم حکومت می‌کنند بدون آنکه‌رای و نظر دیگری که مملکت‌اندیشی و عاقبت‌بینی می‌کنند را در نظر بگیرند. آنانی که لذت قدرت، چشم‌شان را کور کرده است و حکومت همراه با ترس و وحشت‌شان سرنوشتی بهتر از این به دنبال ندارد. در فیلمنامه اولی که نوشته بودیم بخش‌هایی از آن در لیبی می‌گذشت. در این مدت تحقیقات گسترده‌ای را انجام می‌دادیم هرچند به واسطه سیستم دیکتاتوری اساسا دسترسی به اطلاعات به سختی

منفور و غیرمتمدن



بهروز غریب پور

از زمان جوانی من تاکنون معمرب قذافی چهره منفور زندگیم بوده‌است. همیشه بحثی وجود داشت که دیکتاتورهایی که به وسیله تهییج افکار عمومی بر جامعه حکومت می‌کنند، باید سرنگون شوند، اما آن زمان ماجرای قذافی متفاوت بود. از همان زمان قذافی به نظر من یک انسان غیرمتمدن، دیوانه و منفور بود. اما خیلی‌ها این گونه فکر نمی‌کردند و معتقد بودند با کتاب سبیز جریانی به وجود آورده و پیش‌قراول به وجودآورنده یک حرکت در دنیاست، اما هیچ وقت او را تایید نکردم. اشخاصی مانند قذافی که عنان فرهنگ، سیاسی و نظامی یک کشور را بدون پاسخگویی به‌دست می‌گیرند، محکوم به فنا هستند. آنها به جهان بی‌احترامی می‌کنند و نفرت مردم آزادی‌خواه را برمی‌انگیزند. او لیبی را تبدیل به یک خزانه کرب برای ارضای نیازهای روانی و شهوانی خود و همین باعث شد از ابتدا محکوم به سقوط باشد.

شرق: آتشی که طارق طیب محمد بن بوعزیزی، دستفروش تونسسی که اتفاقا فیلمساز هم بود، در چهارمین روز سال ۲۰۱۱ به جان خود انداخت خیلی زودتر از آنچه او فکر می‌کرد، زبانه‌هایش کشورهای عربی را گرفت و یکی پس از دیگری مهره‌های قدرت در منطقه را فروانداخت؛ اتفاق ترازیکی که تنها می‌شد در فیلم‌ها و داستان‌ها آن را دنبال کرد. به نظر می‌رسد هنر هم منتظر مانده تا در مقابل سقوط یکی دیگر از دیکتاتورهای جهان چه واکنشی نشان دهد. درست است که این روز از سقوط قذافی می‌گذرد و هنوز همه تحت تأثیر هیجان‌های این اتفاق هستند و برای هر تحلیل و واکنشی زود است، اما به نظر می‌رسد که خیلی زودتر از آنچه فکر کنیم، هنرمندان به خصوص سینمای جهان و به خصوص هالیوود دستت به کار شوند و به ساخت آثاری در مورد وجوه مختلف انقلاب که بخشی از بهار عربی بود، بسازند. هر چند در چند ماهی که از وقوع این حوادث پشت سرهم و جاری گذشته، هنرهای مختلف واکنش‌های خودشان را به این اتفاق داشتند.

سینما چشم به جریان باد مخالف

عمر مختار یکی از معدود فیلم‌هایی است که با محور و مضمون لیبی ساخته شده‌است. این فیلم درباره یکی

ادب‌و‌هنر



سیف‌الله ممعدیان

رشدای انقلاب‌های عربی به خوبی در مجله «تصویر» (۸۹) که اخیرا آن را به چاپ رساندیم، مشهود بود. اگر به عکس‌های آلفرد یعقوب‌زاده که تعدادی از آنها را در این مجله چاپ کرده‌ایم، توجه شود، می‌بینیم آینده را می‌شد از خلال این عکس‌ها در این سال‌ها چه از طرف خانواده‌شان، چه از طرف لبنان و چه از طرف ایران در محاکم قضایی محکومیت‌هایی برای لیبی مطرح شده‌است. این نکته‌ها به شدت برای فیلمنامه ما مهم است و هر اطلاع دقیقی می‌تواند کمک شایانی به ساخت فیلمی ماندگار بکند. امیدوارم با سقوط قذافی که جزو حلقه‌های دیکتاتوری اعراب است بتوانیم به این اسناد دست پیدا کنیم. هرچند بیم از دست رفتن اسناد وجود دارد ولی درنهایت امیدواریم که این اطلاعات در اختیار پارهای از افراد نزدیک به دیکتاتوری باشد که برای نجات از فلسطین را به تصویر کشیده‌است. ما بارها طی این مجازات بخوانند با دولت جدید همکاری کنند.

*تهیه‌کننده فیلم امام‌موسی‌صدر

سرنگونی قذافی قابل پیش‌بینی بود

و خلاق است و خطرات زیادی را پشت سر گذاشته. در چپن زخمی شد و در لبنان اسیر، اخیرا هم طی وقایع کشورهای عربی دستش آسیب دید و حتی به علت آسیب‌دیدگی نمی‌توانست دوربین بزرگ خود را حمل کند.

روز گذشته خبر سرنگونی حکومت معمر قذافی را شنیدیم. باید بگویم حضور خبرنگاران و عکاسان همیشه در انعکاس و به تصویر کشیدن رخدادهایی چون انقلاب‌های عربی حایز اهمیت بوده‌است. از این رو است که می‌شنویم انقلابیون لیبی طی جنگ اخیر در این کشور به استقبال عکاسان رفته بودند.

همیشه تأثیر رسانه عکس قوی‌تر از تأثیر یک خبر صرف بوده‌است و البته فکر می‌کنم عکاسان ما تنها از یک‌صدم قدرت واقعی عکاسی توانسته‌اند، بهره بگیرند. این به دلیل قدرت انفجاری عکاسی‌است. اگر عکاسی به درستی انجام شود، کارهای خلاقله‌ای صورت می‌گیرد.

به واقع در عکس‌های عکاسانی چون یعقوب‌زاده و دیگران لحظه‌هایی است که دوربین‌های فیلمبرداری قادر به ثبت آنها نیستند.

سیف و حکمت



علی‌اصغر سیدآبادی

قذافی اسم یکی از پسرانش را گذاشته بود سیف‌الاسلام؛ پسری خونریز که سرانجام به دست مخالفانش افتاد و اعلام شد، به دادگاه بین‌المللی جنایت جنگی تحویل داده خواهد شد. پسر دیگرش محمد نیز خود را تسلیم مخالفان کرد و در گفت‌وگوی کوتاهی با الجزیره گفت که حال و روز امروز لیبی به خاطر نبود «حکمت» در حکومت لیبی بود. کنار هم گذاشتن این اسم و این جمله کوتاه خود گویای خیلی چیزهاست. امروزه با تصویری روشن که از قذافی داریم، می‌دانیم که نام «اسلام» در انتهای سیف چقدر بی‌ربط است. می‌دانیم که او کاری به اسلام نداشت، جز اینکه مشروعیتی از آن بگیرد در کنار مشروعیت اصلی‌اش که از شمشیر می‌گرفت به عنوان نشانه اقتدار. با این همه اسمی به‌اسما برای پرسش انتخاب کرده بود، اسمی که نشان از طرز تلقی‌اش نسبت به حکومت داشت، اما وقایع اخیر نادرستی این تلقی را آشکار کرد. شاید هیچ حاکمی

دیکتاتورها روی صحنه

تئاتر، هنری است که درجه واکنشش به وقایع سیاسی ضعیف‌تر از سایر هنرها است. اما در جریان تندباد خاورمیانه و کشورهای عربی ایسن هنر هم واکنش‌های خودش را داشت. در طسی چهار آنان که گذشته بیشترین گرایش به اجرای نمایش‌هایی است که در آن قدرت دیکتاتورها را روی صحنه به چالش می‌کشاند، در همین زمانی که حکومت قذافی سقوط کرده‌است، تئاتر قدیمی لندن شاهد اجرای نمایش ریچارد سوم به کارگردانی سام‌مندس با بازی کوین اسپیسلی است. خود کوین اسپیسلی در مصاحبه‌ای که ماه پیش در جریان آماده‌سازی این نمایش داشت، تأکید کرد که این نمایش با نگاهی به بهار عربی به صحنه آمده‌است. اما تنها لندن میزبان ریچارد سوم نیست. این نمایش به همراه نمایش هنری پنجم و شامیر لهر در جریان دو جشنواره آوینیون و جشنواره ادینبورگ اسکاتلند توسط چند گروه تئاتری معتبر جهان به صحنه رفته‌اند. در هند، اردن، سلسلمایه عراق و حتی ایران هم کارگردان‌هایی قصد دارند ریچارد سوم که نماد دیکتاتورهای بزرگ تاریخ است به صحنه بیاورند. آتلیا سپاسیانی در حال حاضر در حال تدارک این نمایش در تالار وحدت با بازی رضا کیانیان است.



گزارش تصویری

در حوزه عکاسی، عکاسان سرشناس بین‌المللی در این چند ماه به لیبی و سایر کشورها سفر کرده‌اند. تیم هنرینگتن، مستندساز نامزد جایزه اسکار و عکاس جنگ

و کریس هندروس در شهر مصرانه لیبی هر دو کشته شدند و همچنین احمد بسیونی عکاسی است که در تظاهرات ژانویه ۲۰۱۱ در قاهره، به ضرب تیراندازی ماموران حسنی مبارک کشته شد. آثار این عکاس، امسال در پنجاه و چهارمین دوسالانه ونیز به نمایش در آمد.

مجموعه‌ای از آثار یعقوب‌زاده، عکاس ایرانی‌که در شهرهای مختلف لیبی از جمله بنغازی و مصرانه گرفته شده‌است. در صفحه۹ گفت‌وگو با او را بتوانید.



کلبه کوچک‌من

خدای حس و عاطفه –۴۳

اردشیر خرم‌نکوب

■ در بعضی از آیه‌های قرآن، می‌شود حس و حال و خلق و خوی خداوند را حس کرد. اینکه آیا خوش‌اخلاق است یا عصبانی، بشارت‌دهنده‌است یا هشداردهنده، و یا گله‌مند است و عبوس و متبسم، که البته در ادامه به هر یک از این حالات‌ها اشاره خواهم کرد. پیش از آن اما بگویم: خدای ما، برای اینکه بشیر، به مرحله رشد فعلی خود برسد، غصه فراوانی خورده‌است. برای همین بشر دو پا که خود او خلقت کرده

شاید شما که برای خداوند جایگاه متفاوتی قایلید، بگویید: فلاتی، مجاز نیستی حس و حال مخصوص بشر را برای خدا تجویز کنی. یعنی چه که خدا یک‌جا متبسم است و یک‌جا عبوس و عصبانی؟ چرا برای خداوند، روحیات انسانی ترسیم می‌کنی؟ شرک مگر همین نیست؟ که ما خدا را از بلندای خداوندگاری‌اش به مرتبه بشری تنزل دهیم و توصیفش کنیم؟ این پرسش و این نگرانی معترضانه را من نیز مدت‌ها با خود حمل می‌کردم. آیا برانزده خداوند‌است که از چیزی خوشحال شود و از چیزی غمگین؟ خدایی که خالق خوشحالی و خالق اندوه‌است، آیا خود گرفتار آنها می‌شود؟ آیا

این گرفتاری، ضعف نیست؟ و ضعف، مگر آن خصلتی نیست که به شأن خدا راه ندارد؟ بعدها به این اندیشیدم که وقتی مردم کج‌فکهم، در طول تاریخ، پیامبران خدا را می‌آزردند و آنان را می‌کشتند و خون‌شان را می‌ریختند، عکس‌العمل روحی و عاطفی خداوند چه بوده‌است؟ خدایی که در سنن پیری زکریا، پیامبری چون یحیی را به او بشارت می‌دهد. یحیایی که خود خداوند از او به پاکی و درستی یاد می‌کند و در کارمی باشکوه، به روز تولد و مرگ و حیات رستناخیزی او سلام می‌گوید، این خدا، با کشته شدن جیع یحیی، چه حالی داشته‌است؟ بی‌تفاوت بوده‌است؟ تا مبادا به‌سه خداوندی او آسیب ببرسد؟ یا اصلا حس و حالی نداشته‌است. اساسا آیا داشتن حس و حال ایچنینی برانزده خداوند‌است؟ این خدا، آیا از کشته‌شدن یحیی، غمگین، مکرر، ناراحت، شگمگین شده یا گشاده؟ پاسخ کاملا روشن است. خداوند، عاطفه بزرگ است. مهربان او، از همین عاطفه فراوان او برمی‌جوشد. خدای عطوف، یعنی خدایی که نسبت به آفریده‌های خود عاطفه دارد. خدای غیور، یعنی خدایی که نسبت به بندگان خود غیرتمند است. مگر می‌شود خاری به دست بندهای فرو شود و زبیر نال، خدا نسبت به درد و مسر بنداش بی‌تفاوت باشد یا حسی در او بر نچوشد؟ من با اطمینان می‌گویم: هیچ خاری به پای من و شما فرو نمی‌شود، مگر اینکه سوز آن، اول ذات حساس خدا را می‌سوزد، بعد، خود ما را. آنجا که خدا در قرآن می‌فرماید: «یا حسره علی العباد»، این عبارت، پر از افسوس و درد و تلخوری است.

از جانب خداوند، نسبت به بندگان ناسپاسش. آنجا که به پیامبرش می‌گوید: «حتی عبادی انی الا لغفور الرحیم»، این جمله، سرشار از عاطفه و حس است. حتی در این جمله، آن لرزش عاطفی صدای خدا را نسبت به بندگان خطاکارش می‌شود شنید. و آغوش او را به روی همگان گشوده دید. می‌خواهم با هم درچه‌ای را بگشاییم و یکی از همین حسن‌های ناب خدا را نوش جان کنیم. حس کدورت، یک جور دلخوری نسبت به بندگان‌ی که خدا، همه درها را به روی‌شان گشود اما قدر نداشتند و بسیاری از پیامبران خدا و خود او را آزر زدند. در این آیه، انگار خدای قلب‌های اینان را در یک دست و یک تکه سنگ را در دست دیگر گرفته و درباره تفاوت قلب و سنگ با همه بشریت صحبت می‌کند. این صدای خدا محزون است. که یعنی بعد از آن همه لطفی که من نسبت به اسان‌ها را داشتم، انتظار نداشتم به رفتاری نادرست دست یازند. رفتار نادرستی که اسپیش به برای خدا، که برای خودشان بوده‌است. آیه هفتادوچهارم سوره بقره: «ل‌های آنان سخت شد مثل سنگا حتی سخت‌تر از سنگا، چرا که پاره‌ای از سنگا می‌شکافتد و از میان‌شان نهرهای آب جاری می‌شود و پاره‌ای از آن سنگ‌ها شکاف برمی‌دارد و قطر‌های آب از او فرو می‌چکد و پاره‌ای از سنگ‌ها از خوف خدا، از فراز کوه به زیر می‌افتند».

ادامه دارد

خبر آخر

رضا بدیعی در گذشت

■ وراثتی، خبرنگارانین، رضا بدیعی، کارگردان ایرانی مقیم هالیوود که برنده جایزه انجمن کارگردانان آمریکا نیز بود، شنبه ۲۰اگوست در خلعتاش در لس‌آنجلس بر اثر کهنوت سن درگذشت. او فعالیت خود را از سال ۱۹۶۳ در سینمای آمریکا با فیلمبرداری آغاز کرد و بیش از ۴۳۰فیپژود از سریال‌های مختلف و فیلم سینمایی را کارگردانی کرد. بدیعی با کارگردان‌های مشهوری چون رابرت آلتمن و سام‌پکین، باهمکاری کردو دوست‌صمیمی آلتمن بود. بدیعی که به «پدرخوانده تلویزیون آمریکا» شهرت داشت کارگردانی قسمت‌هایی از «زنی به نام نیکیتا» و «بافی، قاتل خون‌آشام» را برعهده داشت که از آخرین فعالیت‌های بدیعی در تلویزیون بود. بدیعی همچنین طراحی عنوان‌بندی سریال‌هایی چون «زنگ باش»، «هر نامه مری تاپلر مور» و «هوالای فایو-او» را برعهده داشت. گذشته از این، بدیعی بیش از ۶۰ فیلم مستند ساخته بود. او در سال ۲۰۰۶ فیلم «لره برگشت به خانه» را با بازی جولیا هریس و ربوبی دی ساخت. او در ساخت سریال‌هایی همچون «مرد شش‌میلیون دلاری»، «ماموریت غیرممکن» و... نیز فعالیت داشته‌است.